



# From Theology to the Humanities: Schleiermacher's Methodological Revolution in the Interpretation of Texts

**Dr. Sayed Nassir Ahmad Hossaini**

PhD in Philosophy and Assistant Professor at Al-Mustafa International University, Qom, Iran

Email: sna.hossaini@gmail.com

## Abstract

**Article type:** Research Article

**Article history:**  
**Received:**  
November 20, 2025

**Accepted:**  
January 21, 2026

**Published Online:**  
February 18, 2026

**Keyword:**  
Comparison and divination, Friedrich Schleiermacher, hermeneutic circle, hermeneutics, interpretation, language, misunderstanding, understanding (Verstehen).

Centering on Schleiermacher's hermeneutic paradigm, this inquiry interrogates the fundamental problem of how to achieve a methodical and valid understanding of "alien" discourse and texts. Schleiermacher redefines hermeneutics not merely as the "art of interpretation," but as the "art of understanding" (Verstehen); a systematic framework providing universal rules for establishing the meaning of discourse. The process commences with the primordial axiom of "misunderstanding," yet it is predicated on the assumption that the author intends to be understood - a volition manifested through linguistic signs within a specific historical-linguistic context. Consequently, the resulting comprehension necessitates a dual reconstruction of discourse: first, "Grammatical Interpretation," which analyzes the text as a constituent of the objective linguistic system; and second, "Psychological (or Technical) Interpretation," which explores the author's creative individuality and their idiosyncratic transformation of language. These two dimensions advance reciprocally within the "Hermeneutic Circle," employing "divinatory" (divinatorisch) and comparative methods. Ultimately, this study demonstrates that the reconstruction of meaning is not a mere interpretive technique; rather, by playing a cardinal role in the cultivation of the Spirit (Geist), Schleiermacher's hermeneutics evolves into an ethical-epistemological project for understanding the "Other".



**نبراس**  
فصلنامه علمی - پژوهشی  
شماره ۱۲، زمستان ۱۴۰۴  
ویژه سپهر هرمنوتیک معاصر



## از الهیات تا علوم انسانی: انقلاب روش شناختی شلایرماخر در مسیر فهم متن

**دکتر سید نصیر احمد حسینی**

دکتری فلسفه و استادیار جامعه المصطفی العالمیه، قم، ایران

Email: sna.hossaini@gmail.com

### چکیده

این جستار با تمرکز بر هرمنوتیک شلایرماخر، در پی واکاوی این مسئله است که چگونه می‌توان به فهمی روش مند و معتبر از گفتار و متون «بیگانه» دست یافت. شلایرماخر در پاسخ، هرمنوتیک را نه فقط در مقام «هنر تفسیر»، بلکه به مثابه «هنر فهم» بازتعریف می‌کند؛ نظامی که قواعدی جهان‌شمول برای استقرار معنای گفتار ارائه می‌دهد. نقطه‌آغاز این فرایند، اصل «سوءفهم» است، اما بر این پیش‌فرض استوار است که مؤلف خواهان فهمیده شدن سخن خویش است و این اراده در نشانه‌های موجود در گفتار و بافت تاریخی-زبانی آن متبلور می‌شود. فهم حاصل، مستلزم بازسازی دوگانه گفتار است: نخست، «تفسیر دستوری» که متن را در قامت جزئی از نظام عینی زبان تحلیل می‌کند، و دوم، «تفسیر روان‌شناختی» که به فردیت خلاق مؤلف و شیوه دگرگون‌سازی زبان توسط او می‌پردازد. این دو ساحت در «دور هرمنوتیکی» و با بهره‌گیری از روش‌های حدسی و مقایسه‌ای، به شکلی متناوب پیش می‌روند. این نوشتار در نهایت نشان می‌دهد که فرایند بازسازی معنا، تنها یک تکنیک تفسیری نیست، بلکه با ایفای نقشی اساسی در توسعه روح، هرمنوتیک را به پروژه‌ای اخلاقی - معرفتی برای فهم «دیگری» بدل می‌سازد.

### تاریخچه مقاله

دریافت: ۲۹ عقرب (آبان) ۱۴۰۴

پذیرش: ۱ دلو (بهمن) ۱۴۰۴

انتشار آنلاین: ۲۹ دلو (بهمن) ۱۴۰۴

### واژگان کلیدی:

هرمنوتیک، تفسیر، بدفهمی، فهم، مقایسه و حدس، زبان، دور هرمنوتیکی، شلایرماخر

## درآمد

هرمنوتیک ریشه در دوره باستان دارد و در سده‌های میانه نیز کم و بیش استمرار می‌یابد و در این دوره بر هرمنوتیک الهیاتی و تفسیر کتاب مقدس متمرکز است. هرمنوتیک در دوره جدید با آرای فریدریش شلایرماخر<sup>۱</sup> متأله و فیلسوف آلمانی وارد مرحله تازه می‌شود. هرمنوتیک شلایرماخر به عنوان پدر الهیات پروتستان بیشتر متأثر از آرای تفسیری شماری از اندیشوران هم‌عصر خود یا کمی پیش‌تر از آن است.<sup>۲</sup> با این همه، تلاش‌های او در نظام‌مندسازی هرمنوتیک و نوآوری‌های او در این حوزه چنان است که امروزه او را بنیان‌گذار هرمنوتیک جدید و پدیدآورنده انقلاب کپرنیکی در الهیات می‌دانند. دغدغه فکری او، به عنوان برجسته‌ترین عضو رمانتیک‌های نخستین، هرمنوتیک، زبان و تاریخ بود. دیدگاه‌های وی در باب هرمنوتیک، در زمان حیاتش بیشتر در قالب سخنرانی‌هایی ارائه شد و پس از مرگ او انتشار یافت. دلمشغولی اصلی شلایرماخر در هرمنوتیک، پاسخ به این پرسش بود که چگونه می‌توان به شناختی از فهم گفتار دیگران دست یافت. برای نمونه، او در پی آن بود که بداند چگونه با خواندن یک کتاب می‌توان دریافت که مقصود نویسنده از آن به درستی چه بوده است. برای پاسخ به این پرسش‌ها، ابعاد اندیشه تفسیری شلایرماخر را خواهیم کاوید و دستاوردهای او را بر خواهیم شمرد. بنابراین، ساختار هرمنوتیک شلایرماخر را در پرتو این پژوهش‌های جاری ارائه خواهیم کرد و جهت‌گیری‌های تفسیری عمده‌ای که هرمنوتیک او موجب آن شد را نشان خواهیم داد. از تعریف کلی «هنر فهم» شروع خواهیم کرد تا روش‌های اصلی آن را تشریح کنیم و سپس نشان دهیم که چگونه در هدف یک فلسفه فرهنگ جای می‌گیرد.

## ۲. شلایرماخر و ظهور هرمنوتیک جدید

از اوایل سده هفدهم، بسیاری از نظام‌های منطقی پذیرفته بودند که کارکرد صحیح ذهن نه تنها شامل شکل‌دهی درست اندیشه‌ها، بلکه در برگیرنده توان توضیح آن‌ها برای دیگران و نیز فهم سخن دیگران است. بنابراین، مدت‌ها پیش از شلایرماخر، هرمنوتیک به عنوان دانش متمم برای منطق و بلاغت ظهور یافته بود (Berner, 2023: 189) موضوع بنیادین هرمنوتیک،

<sup>۱</sup> Friedrich Daniel Ernst Schleiermacher (1768 - 1834)

<sup>۲</sup> اندیشورانی که بر آرای تفسیری شلایرماخر تأثیر گذاشته، عبارتند از باروخ اسپینوزا، ایمانوئل کانت، فردریش هگل، یوهان گوتفرد هردر، هامان، فردریش شلگل، فردریش آست، فردریش ولف، یوهان ارنستی، ویلهلم فون هومبولت، یوهان گوستاو دروین است. در این جستار در صدد بیان میزان تأثیرپذیری شلایرماخر از آنها نیستیم، بلکه صرفاً بر آرای هرمنوتیکی شلایرماخر متمرکز می‌شویم.

تعیین معنای متن است؛ از این رو می‌توان آن را به‌درستی «هنر فهم» خواند. این تعریف شگفت‌انگیزتر از آن است که در نگاه اول می‌نماید، زیرا هرمنوتیک به‌طور سنتی «هنر تفسیر» تعریف می‌شد که هدف آن فهم است. در نگاه سنتی، تفسیر و فهم دو مرحله متمایز انگاشته می‌شدند؛ وقتی می‌فهمیم، دیگر به تفسیر نمی‌پردازیم. اما شلایرماخر بر این باور است که فهم، غایت تفسیر است و اصول روش‌شناختی تفسیر، از تحلیل ساختار خود فهم استنتاج می‌شود. همین تأکید بر جایگاه فهم است که پیوند هرمنوتیک را با فلسفه ممکن می‌سازد. بدین ترتیب، بُعد معرفت‌شناختی فهم، جنبه وجودی انسان به عنوان «حیوان تفسیرگر» را تکمیل می‌کند (Berners, 2023: 188).

## ۱.۲. تمایز هرمنوتیک عام و خاص

شلایرماخر بر این باور بود که تا عصر وی «هرمنوتیک به مثابه هنر فهم به روش عام وجود ندارد بلکه تنها اشکال گوناگونی از هرمنوتیک خاص وجود دارد» (واینسهایمر، ۱۳۸۱: ۱۷؛ Schleiermacher, 1998: 5). اما هرمنوتیک شلایرماخر نظریه فهم ارتباطات زبانی است که با تبیین، کاربست و ترجمه زبان فرق دارد. هرمنوتیک او تنها به تفسیر کتاب مقدس محدود نمی‌شود، بلکه نظریه‌ای جامع و فراگیر است که راه را برای تفسیر انواع متون حقوقی، دینی، ادبی و لغت‌شناختی<sup>۱</sup> هموار می‌سازد. این رویکرد قابلیت آن را دارد که در واکاوی زبان شفاهی و مکتوب، متون کلاسیک و مدرن و در یک کلام، تمامی آثار زبانی به کار بسته شود (Schmidt, 2006: 10; Forster, 2010: 332).

هرمنوتیک عام شلایرماخر در واقع روش‌شناسی فهم نظام‌مند گفتار است. وی با برگزیدن «عمل فهم» به عنوان نقطه آغاز، میان «هرمنوتیک عام» و «هرمنوتیک خاص» تمایز می‌گذارد. هرمنوتیک عام به قواعد جهان‌شمول فهم متون می‌پردازد، در حالی که هرمنوتیک خاص تنها به گردآوری ملاحظات تجربی درباره دشواری‌های ویژه‌ای محدود می‌شود که ناشی از محدودیت‌های فهم ماست. در رویکرد شلایرماخر، هنر تفسیر فقط به فهم متونی تقلیل می‌یابد که همگی در قلمرو زبان جریان دارند. با این حال، طرح اولیه چنین نظریه‌ای را نمی‌توان منحصر به او دانست، بلکه او وامدار پیشروان پیش از خویش است (Berners, 2023: 189).

هدف شلایرماخر به عنوان متاله دینی نوگرا از «هرمنوتیک عام» گفتار، بنیان نهادن اصولی فراگیر برای هرمنوتیک‌های خاص - به‌ویژه هرمنوتیک متون مقدس - بود. از دیدگاه او، کتاب‌های مقدس می‌بایست دقیقاً با همان معیارها و روش‌هایی تفسیر شوند که کتاب‌های

<sup>۱</sup>. philologic

غیردینی و سکولار (Schleiermacher, 1998: viii). از آنجا که روح القدس<sup>۱</sup> برای انتقال پیام خود از مؤلفان انسانی و زبان بشری بهره گرفته، فهم این متون نیز ناگزیر باید مبتنی بر عقل و قواعد زبانی مشترک باشد. به بیانی دقیق‌تر، هرمنوتیک خاص (از جمله تفسیر متون دینی) بر شالوده هرمنوتیک عام استوار است و هیچ‌گونه «هرمنوتیک مقدس»<sup>۲</sup> خودبسنده و جداگانه‌ای وجود ندارد؛ آنچه هست، تنها کاربست‌ها و تعیین‌های خاص قواعد عام، با توجه به مختصات زبانی، گونه ادبی<sup>۳</sup> و دیگر شرایط متن است (Berner, 2023: 189). از این‌رو، محور توجه شلایرماخر به هرمنوتیک عام معطوف می‌شود که می‌توان آن را مستقل از حوزه‌های خاص بررسی کرد. به همین دلیل، درک ما از نظام هرمنوتیکی شلایرماخر، عمدتاً بر کوشش او برای گسترش و صورت‌بندی همین هرمنوتیک عام متمرکز است.

تعریف هرمنوتیک به‌مثابه «هنر فهم» و هم‌سان‌پنداری «فهم» و «تفسیر»، بر این فرض کلیدی استوار است که فهم بدون تفسیر ناممکن است. با این حال، این پیش‌فرض از دو منظر با چالش روبه روست (Berner, 2023: 189):

الف) منظر تجربه روزمره: در مقام عمل، ما همواره برای فهمیدن نیازی به به‌کارگیری آگاهانه‌ی روش‌های هرمنوتیکی نداریم.

ب) منظر منطقی: اگر هر فهمی مستلزم تفسیری پیشین باشد، فرآیند فهم در تسلسلی باطل یا دوری نامتناهی گرفتار می‌آید؛ مگر آنکه عناصری بنیادین در کار باشند که به‌طور مستقیم و بی‌واسطه ادراک شوند.

## ۲.۲. فهم اصیل در مقابل فهم عادی

شلایرماخر خود این تمایز را به رسمیت می‌شناسد و میان «فهم عادی» (عملی-زیبایی‌شناختی) و «فهم نظری» (تحلیلی-روش‌مند) تفاوت می‌گذارد. فهم عادی برای کنش‌های روزمره، کسب لذت و برهم‌کنش‌های اجتماعی کفایت می‌کند، بی‌آنکه فرد آگاهی روشنی از قواعد به‌کاررفته در آن داشته باشد یا بتواند ساختار منطقی آن را بازسازی کند. در گفت‌وگوی روزمره، نوعی سیالیت و همدلی وجود دارد که ما را به درک فوری- یا دست‌کم تصور درک- از دیگری رهنمون می‌سازد (Berner, 2023: 190).

1. Holy Spirit

2. hermeneutica sacra

3. literary genre

این فهم عادی، هرچند در زندگی روزمره بیشتر اوقات کفایت می‌کند، موضوع اصلی هرمنوتیک نیست. از همین روست که شلایرماخر از «فهم اصیل»<sup>۱</sup> سخن می‌گوید؛ فهمی که برخلاف ادراک بی‌واسطه و خودانگیخته، آگاهانه و روش‌مند است. غایت هرمنوتیک، فهم معنای نهفته در گفتار «دیگری» است؛ یعنی گفتاری که خاستگاه آن فاعل فهمنده نیست و از این رو نسبت به او بیگانه می‌نماید. دشواری چنین فهمی ریشه در ماهیت زبان دارد: از یک سو، زبان با اندیشه پیوندی ناگسستنی دارد، و از سوی دیگر، همواره با واقعیت منطبق نیست. شلایرماخر در اینجا آرای کانت را درباره محدودیت‌های شناختی انسان حفظ می‌کند. از نگاه کانت، جهان شناخته‌شده نزد ما، حاصل سازه مفهومی از مقولات ذهنی ماست. ما هرگز به خود اشیا فی‌نفسه دسترسی نداریم، بلکه تنها با تفسیرهایی از اشیا مواجهیم، آن‌گونه که پس از گذر از قالب‌های فاهمه، بر ما پدیدار می‌شوند (Vedder, 2008: 417).

عقل پساکانتی به سبب آگاهی از محدودیت‌های شناختی خویش در دستیابی به فهم، به بنیادی ناپایدار بدل گشته است. از این رو، این عقل ناگزیر است «پیش‌فرض همگانی بودن بدفهمی» را به عنوان نقطه آغاز خود بپذیرد. این مؤلفه از فرآیند فهم، در حقیقت قابلیت تعمیم به همه موارد را دارد: آیا می‌توان ادعا کرد که کسی درباره چیزی به‌طور کامل و تا انتها اندیشیده است؟ در هر تلاش برای فهم - حتی تلاشی که موفق به نظر می‌رسد - امکان وجود باقی‌مانده‌ای از بدفهمی را نمی‌توان یکسره مردود دانست. شلایرماخر بر پایه همگانی دانستن این تجربه بنیادین انسانی است که می‌گوید: «نافهمی هیچ‌گاه به‌طور کامل ریشه‌کن نمی‌گردد» (Grondin, 1994: 70).

اما هم‌زمان شلایرماخر با نظر گوتفرید هررد<sup>۲</sup> موافق است که عقل و زبان اتحادی صمیمی دارند: «روح انسانی با واژه‌ها می‌اندیشد». بنابراین، انتقال اندیشه - که موضوع هر گفتار است - همواره در معرض این پرسش‌های بنیادین قرار دارد: آیا گوینده و شنونده با استفاده از واژگان یکسان، به مفهوم یکسانی می‌اندیشند؟ و آیا بازنمایی‌های ذهنی آنان از جهان مشترک است؟ این اندیشه از حیث تعیین جایگاه زبان به عنوان عرصه‌ای که در آن حقیقت

1. authentic understanding

2. Johann Gottfried von Herder (1744 - 1803)

یا معنا باید جست‌وجو شود، از اهمیتی بنیادین برخوردار است. مسئله اصلی در اینجا رابطه واژه با واقعیت نیست، زیرا از نظر شلایرماخر کوچک‌ترین واحد فهم، «گزاره» است که گفتارها از آن تشکیل می‌شوند. بنابراین، موضوع هرمنوتیک، اندیشه به مثابه «قضاوت»؛ یعنی گفتن چیزی درباره‌ی چیزی است ( Berner, 2023: 190).

شلایرماخر تأکید می‌کند که بازنمایی زبانی و واقعیت تجربه‌شده فاقد نسبت مشترک هستند (یعنی قیاس‌ناپذیر اند). در نتیجه، راه‌های گوناگونی برای بازگفت آنچه ادراک شده وجود دارد و هر سخنی، تنها چشم‌انداز خاصی است. این دیدگاه، مفهوم متعارف حقیقت به مثابه مطابقت میان گزاره و واقع (گفتار و هستی) را مسئله‌دار می‌سازد و تکثر روایت‌های موجود از جهان را توجیه می‌کند. با این حال، وظیفه هرمنوتیک، فهم خود گفتار است - مستقل از وجودی که به آن ارجاع می‌دهد - نه اثبات حقیقت آن. از همین رو، تفسیر و هرمنوتیک (به عنوان دانش تنظیم‌کننده آن) شرط اولیه هر علم به شمار می‌رود؛ علم به معنای اثبات واقعیت‌ها، تنها در مرتبه دوم جای دارد.

### ۳.۲. جایگاه زبان در فرآیند فهم

جایگاه فهم در زبان است؛ ما وقتی می‌فهمیم، بازنمایی‌های ذهنی را بیشتر با چیزها مقایسه نمی‌کنیم، بلکه آن‌ها را با گفتار می‌سنجیم تا دریابیم آیا دیگران نیز بازنمایی‌های مشابهی می‌سازند یا خیر. هویت معنا همواره در حد یک «فرضیه»<sup>۱</sup> باقی می‌ماند و هرگز به طور قطعی داده نمی‌شود؛ آنچه در عمل داریم، تنها کاربردهای فردی و موقعیتی زبان است. پل ریکور<sup>۲</sup> فیلسوف نامدار فرانسوی در همین چشم‌انداز زبانی شلایرماخر، «پیش‌درآمدی برای تحولی مهم در معناشناسی معاصر» می‌بیند؛ یعنی این اندیشه که «زبان عادی در تعاملی پویا میان هویت معنا و تحرک دلالت عمل می‌کند» ( Ricœur, 1977: 186).

معنا<sup>۳</sup>، به سبب قرارگرفتن در آزمون مداوم، هرگز در یقینی نهایی ثابت نمی‌ماند؛ جست‌وجوی صدق<sup>۴</sup> در بستر گفت‌وگو جریان می‌یابد که امکان آن برای شلایرماخر، در نهایت با فرض «وحدت عقل»<sup>۵</sup> تضمین می‌شود. از همین روست که «دیالکتیک» - که از دید

1. hypothesis

2. Paul Ricœur ( 1913 - 2005)

3. meaning

4. truth

5. the ationunity of reason

او رشته‌ای است که اصول هنر تفلسف (اندیشیدن به قصد دانستن) را صورت‌بندی می‌کند - الزاماتی مشترک با عقل دارد و مکمل روش هرمنوتیکی است. با فرض تمایز معنا از صدق، اگر مفسری فرض بگیرد که متن یا گفتاری باید صادق باشد، این امر اغلب به تفسیر نادرست<sup>۱</sup> می‌انجامد (Forster, 2022). پیش از ارزیابی دلایلی مؤلف برای اثبات صدق مدعایش، نخست باید فهمید که او قصد بیان چه چیزی را داشته است. بنابراین، می‌توان گفت که شلایرماخر به جای جستجوی صدق، در پی معنا، نیت مؤلف و خلاقیت فردی بوده است. برای نمونه، او می‌خواست بدانند که منظور مسیح از سخن «من نورم» چه بوده است، نه اینکه آیا مسیح از نظر عینی در حقیقت نور بوده است یا نه (شرت، ۱۳۸۷: ۹۱). از این منظر، بیان اینکه معرفت بر پایه معنا استوار است و دیالکتیک بر بنیاد هرمنوتیک، بی‌وجه و شگفت‌انگیز نیست.

این سخن شلایرماخر در باب فهم بدین معناست که معنا به صورتی مستقل و ثابت وجود ندارد و هیچ چیز به ما اجازه نمی‌دهد ادعا کنیم سخن دیگری را دقیقاً همان‌گونه که مقصود گوینده بوده، می‌فهمیم. این ویژگی، وظیفه فهم و تفسیر را «بی‌نهایت»<sup>۲</sup> می‌سازد و سبب می‌شود که بدفهمی یا «عدم فهم هیچ‌گاه به طور کامل رفع نشود» (Berner, 2023: 191). این امر، ویژگی ذاتی در تمامی ارتباطات و به رسمیت شناختن دیگری به مثابه «دیگری»<sup>۳</sup> است؛ بدین معنا که گفتار او همواره به گونه‌ای بیگانه و ناآشنا باقی می‌ماند. در هر گفتار و هر اندیشه‌ای عنصر فردی وجود دارد که در آن «هر فردی با دیگری متفاوت است». همین امر سبب می‌شود که ترجمه، شکلی خاص از هرمنوتیک به شمار آید، و شلایرماخر از نخستین کسانی است که این نقش نمونه‌وار را به ترجمه نسبت داده است (Berner, 2023: 191).

این عناصر، پس از شلایرماخر و با اندیشه ویلهلم دیلتای<sup>۴</sup>، به گسترش معرفت‌شناسی<sup>۵</sup> او در قلمرو علوم انسانی یاری رساندند. دیلتای «فهم» روان‌شناختی فرد را به مثابه خصوصیتی منحصر به فرد در برابر «تبیین» علی در علوم طبیعی قرار داد. دیلتای، با تمایز نهادن روش‌های علوم طبیعی و علوم انسانی، معتقد بود که ما پدیده‌های طبیعی را تبیین می‌کنیم اما متون و مؤلفه‌های فرهنگی و اجتماعی را می‌فهمیم (اینوود، ۱۳۸۳: ۷۷). دیلتای در پی آن بود تا

1. misinterpret

2. infinite

3. other

4. Wilhelm Dilthey (1833 - 1911)

5. epistemology

استقلال نسبی علوم انسانی را از حیطة علوم طبیعی به اثبات برساند (Schmidt, 2006: 33). از نگاه او، شلایرماخر شرایط امکان و روش‌های فنی فهم دیگری را بسط داد که در بنیاد علوم انسانی جای دارد.

با وجود امکان بدفهمی<sup>۱</sup>، انسان‌ها همواره سخن می‌گویند، می‌نویسند و ارتباط برقرار می‌کنند. در مواجهه با این واقعیت انکارناپذیر، فرآیند تفسیر بی‌معنا می‌شد اگر ما-علیرغم همه دشواری‌های پیش‌گفته-اراده بنیادین برای ارتباط را مفروض نگیریم. از همین رو، یک اصل اساسی هرمنوتیک اعلام می‌کند که باید همواره فرض کرد مؤلف می‌خواهد فهمیده شود. حتی اگر مؤلف به‌ندرت توجه کافی به مخاطب داشته باشد، همواره -کم یا زیاد- در حال گفت‌وگو با اوست. این اصل فرض می‌کند که مؤلف در سخن خود نشانه‌هایی از آنچه می‌خواهد بگوید ارائه می‌دهد؛ به عبارتی دیگر، نشانه‌های تفسیر خود را در گفتارش می‌گنجاند. هیچ گفتاری بدون اراده برای ارتباط -و در نتیجه، بدون اراده برای فهمیده شدن- وجود ندارد، زیرا گفتار به گونه‌ای ساخته شده که توسط دیگری بازسازی شود. از همین رو، باید هم با اعتماد به گفتار به‌عنوان حامل معنا به آن نزدیک شد و هم با بی‌اعتمادی، زیرا همواره احتمال بدفهمی وجود دارد (Berner, 2023: 191).

هدف تفسیر، فهم معنای گفتار معنادار است. به گفته شلایرماخر، هر متنی به طور یکسان موضوع هرمنوتیک نیست. بلکه تنها «اندیشه پرورش‌یافته»<sup>۲</sup>- یعنی اندیشه اصیل و خودمختار- مورد توجه است. این مفهوم در واقع تجلی شعار عصر روشنگری است که بر تأیید افرادی تأکید می‌کند که خود می‌اندیشند، نیروی قضاوت خویش را به کار می‌گیرند و بدین سان معنا می‌آفرینند (Berner, 2023: 192). از آنجا که اندیشه تنها در قالب زبان فعلیت می‌یابد، باید گفتار را مستقیماً از طریق زبان تفسیر کرد؛ یعنی از طریق گزاره‌ها یا قضاوت‌هایی که درباره چیزی سخن می‌گویند و چیزی را معنا می‌بخشند.

بنابراین، هرمنوتیک در پی یافتن معنایی است که گوینده یا نویسنده به گفتار خود می‌دهد. می‌خواهد دریابد که فردی چه می‌خواهد در زبان بیان کند، یعنی چگونه در زبان مشارکت می‌ورزد. این امر زمانی رخ می‌دهد که ما اجازه می‌دهیم تحت تأثیر نشانه‌های زبانی دیگری

1. misunderstanding

2. elaborated thought

قرار گیریم و آنچه او می‌گوید را به‌مثابه کنشی گفتاری اصیل - و بنابراین کنشی فکری - بازناسی کنیم، پیش از آنکه هنجارهای اندیشه خود را بر آن فراقنی نماییم.

شلایرماخر را می‌توان از نخستین اندیشوران دانست که کنش‌های گفتاری<sup>۱</sup> را در پیوند با کنش‌های زندگی مطرح کرد. به اختصار، هنر فهم هنگامی ضرورت می‌یابد که فرض کنیم گفتار، چیزی متفاوت را بیان می‌کند زیرا معنایی نو می‌آفریند. در واقع، «روح آفریننده همواره چیزی پدید می‌آورد که انتظارش نمی‌رود». از این رو، معنای اصیل فراتر از انتقال صرف میراث زبانی است و مفسر آگاه در پی درک تجلی<sup>۲</sup> همین نوآوری<sup>۳</sup> است. در نتیجه، رابطه مؤلف اصیل با زبان دوگانه است: از سویی تابع زبان سنتی و محدود به آن است، و از سوی دیگر، انسانی که آزادانه می‌اندیشد به شکل‌دهی خود زبان یاری می‌رساند. این دو قطب به هر تفسیری شکل می‌دهند: یکی ذهنیت خودآشکار ساز و دیگری زبانی که فرد در آن مشارکت دارد. بر این اساس، می‌توان کوشید تا پیام مسیح را درک کنیم. هرچند این پیام در قالب زبان بشری و فرهنگ زمانه خود انتقال یافته، اما محتوای بنیادین و جدید را اعلام می‌کرد که فراتر از آن چارچوب زبانی و تاریخی قرار داشت. به همین دلیل، دین «روحی است که زبان را می‌سازد» شلایرماخر تأکید می‌کند که «مسیحیت زبان را پدید آورد» (Schleiermacher, 1998: 44). در این معنا، زبان امر زیبا و آفریننده است و حضور فرد است که تفاوت می‌آفریند، زیرا گفتار در زندگی زبانی تنها تکرار گذشته نیست، بلکه در آن مشارکت می‌کند. این دیدگاه به‌طور نظام‌مند در تفسیر شلایرماخر از عهد جدید<sup>۴</sup> آشکار است، جایی که یونانی بر پایه عبری می‌نشیند. از نگاه او، عهد جدید باید چنان تفسیر شود که اصالت پیام آن در نسبت با عهد عتیق<sup>۵</sup> درک گردد. بنابراین، دین - همچون هر «اصل فکری جدید» به‌مثابه «روح زبانی شکل‌دهنده»<sup>۶</sup> فهمیده می‌شود. به بیانی دیگر، برای فهم مفاهیم نو زبان

---

1. speech acts

2. manifestation

3. innovation

4. New Testament

5. Old Testament

6. Formative linguistic spirit

مسیحی، تفسیر روان‌شناختی باید تکمیل‌کننده تفسیر دستوری باشد تا «حس خاصی» را که مؤلفان مسیحی برانگیخته بود، درک کنیم (Berner, 2023: 193).

### ۳. ساختار روشمند هرمنوتیک شلایرماخر

برای دست‌یابی به فهمی دقیق، هنر تفسیر باید روشی را بکار گیرد که گفتار را در کلیت آن ملاحظه کند و هیچ بخشی از فرآیند فهم را نامعین و ناآگاهانه رها نکند. از همین رو، یک روش کارآمد نباید صرفاً هنگام مواجهه با دشواری‌های ناشی از خطاهای پیشین به جست‌وجوی راه‌حل برخیزد؛ بلکه «قواعد می‌بایست بیشتر همچون روشی برای پیشگیری از دشواری‌ها عمل کنند، نه صرفاً مجموعه‌ای از ملاحظات برای حل آن‌ها» (Schleiermacher, 1998: 44). به منظور پرهیز از خطا، «عملیات هرمنوتیکی نه تنها نباید از جایی آغاز شود که فهم دچار تردید می‌گردد»، بلکه باید از همان لحظه‌ای که فرد قصد فهمیدن دارد، به صورت نظام‌مند وارد عمل شود (Schleiermacher, 1998: 288). آگاهی از این که «نمی‌فهمیم» همیشه با تشخیص خطایی که ممکن است پیشتر رخ داده باشد هم‌خوانی ندارد. اگر ما گفتار و فرآیند اندیشیدن پشت آن را به طور کامل بازسازی نکنیم، نخواهیم دانست که ریشه خطا در کجاست. به همین دلیل، فهم اصیل فرآیندی تدریجی است و تفسیر روش‌مند باید گام‌به‌گام آن را همراهی کند.

در هرمنوتیک سنتی پیش از شلایرماخر این دیدگاه رایج بود که فهم متن، فرآیندی خودبه‌خودی و طبیعی است و تنها در مواجهه با موارد مبهم، مشکل‌آفرین یا متناقض نیاز به مداخله روش‌مند دارد. بر این اساس، هرمنوتیک عمدتاً به عنوان «فن رفع ابهام» یا مجموعه‌ای از قواعد اصلاحی در نظر گرفته می‌شد که تنها زمانی به کار می‌آید که فهم عادی و مستقیم متن با مانع روبرو شود و خطر بدفهمی وجود داشته باشد. هدف غایی آن نیز پرهیز از این بدفهمی و بازیابی معنای درست بود (Grondin, 1994: 69-70).

اما شلایرماخر با بازتعریف بنیادین جایگاه هرمنوتیک، این رویکرد را واژگون می‌سازد. از منظر او، بدفهمی وضعیتی همیشگی، محتمل و قاعده‌عام در فرآیند تفسیر است، نه یک استثنا. به بیان او: «بدفهمی به خودی خود رخ می‌دهد و فهم باید در هر نقطه‌ای خواسته و جستجو شود» (Schleiermacher, 1998: 22; Foster, 2022; Forster, 2010: 332). بدین‌سان

درمی‌یابیم که تفسیر کاری بسیار دشوارتر از آن است که عموماً درک می‌شود. در این نگاه، فهم نه نقطه آغازین، بلکه هدفی است که باید با تلاش فعالانه به دست آید.

در مقایسه با سنت پیشین و تصور رایج، این ملاحظه روش شناختی جایگاه تازه‌ای به «عدم‌فهم»<sup>۱</sup> می‌دهد: آن را امری نخستین و بنیادین می‌سازد. بی‌تردید هرمنوتیک همواره ریشه در این واقعیت داشته که ما نمی‌فهمیم؛ اما شلایرماخر با اعلام این که «هرمنوتیک بر واقعیت عدم‌فهم گفتار استوار است»، فراتر می‌رود (Schleiermacher, 1998: 227). این بدان معناست که عدم‌فهم دیگر صرفاً داده تجربی برخاسته از محدودیت‌های انسانی نیست، بلکه به الزامی روش شناختی بدل می‌شود. هنگامی که نمی‌فهمیم، از اراده اصیل خود برای فهمیدن آگاه می‌شویم- اراده‌ای که شرط امکان همان عدم‌فهم است (Bernier, 2023: 193). از یک سو، چنین اراده‌ای همواره تا حدی نامعین باقی می‌ماند؛ از سوی دیگر، این اراده با عمل کردن از همان آغاز به گونه‌ای که گویی نمی‌فهمیم، منابع لازم برای فهمیدن را فراهم می‌آورد. به بیانی دیگر، در هرمنوتیک هیچ فهم بی‌واسطه‌ای وجود ندارد و دقیقاً به همین دلیل است که «فهم» و «تفسیر» در هم می‌آمیزند و منطبق می‌شوند.

هنر تفسیر عبارت است از «در اختیار داشتن همه شرایط لازم برای فهم» (Schleiermacher, 1998: 227). این شرایط، اموری متعالی یا پیشینی نیستند، بلکه دانش‌هایی مقدماتی و انضمامی به شمار می‌روند. داده‌هایی که تفسیر درست را ممکن می‌سازند- از جمله شناخت زبان، انسان، بافت تاریخی، فرهنگی و مانند آن- باید فراهم آیند. اما تحقق این شرایط تنها زمانی ممکن است که خودِ عمل فهم به درستی درک شده باشد، تا معلوم گردد دقیقاً چه چیزی را باید دانست. کافی است از سرشت خود گفتار آغاز کنیم، زیرا «فهم، بازسازی<sup>۲</sup> معکوس عمل اندیشیدنِ گوینده است»، و شناسایی آن چیزی است که «در بنیان گفتار نهفته است» (Bernier, 2023: 194). «زیرا فهم از بیان پایان‌یافته و ثابت آغاز می‌شود و به آن حیات ذهنی بازمی‌گردد که آن بیان از آن برخاسته است» (پالمر، ۱۳۸۴: ۹۷). گفتار، بسته به ماهیتش، یکسر زبانی است. در این معنا، شلایرماخر می‌نویسد که هنر فهم و تفسیر «تنها زمانی وجود دارد که احکامی نظام‌مند بر پایه اصولی روشن شکل گیرند؛ اصولی که به‌طور مستقیم از سرشت اندیشه و زبان گرفته شده‌اند». اندیشه در زبان جایگاهی می‌یابد که در آن آشکار می‌گردد. از این رو، «زبان تنها چیزی است که در هرمنوتیک باید مفروض

1. non-understanding

2. reconstruction

انگاشته شود، و هر چیز دیگری که باید یافت شود- از جمله دیگر پیش فرض‌های عینی و ذهنی - می‌بایست از دل خود زبان استخراج گردد» (Gadamer, 2013).

شلایرماخر هرمنوتیک را به‌مثابه روشی بنیان نهاد که قواعدی جهت هدایت تفسیر ارائه می‌دهد؛ قواعدی که باید ذهن را به سمت فهم رهنمون شوند. از این منظر، هرمنوتیک ابزار است، ابزاری برای فهم. به همین دلیل شلایرماخر غالباً آن را در زمره رشته‌های فنی طبقه‌بندی می‌کند. با این حال، نزد شلایرماخر، اگر هرمنوتیک دانشی فنی است، پس می‌توان گفت که «تفسیر کردن، هنر است». هنر در اینجا در درجه نخست باید به منزله نوعی «چگونگی دانستن»<sup>۱</sup> و در نتیجه به‌مثابه تکنیک و قواعد روش‌شناسانه در نظر گرفته شود. اما از آنجا که هیچ قاعده‌ای برای کاربرد این قواعد وجود ندارد - و بنابراین این فرآیند «خطاپذیر» است - تفسیر هرگز نمی‌تواند کاملاً مکانیکی شود (Schmidt, 2006: 10-11). از این حیث، هرمنوتیک جزئی از قوه حکم و داوری است؛ جزو قابلیت است که کانت گفت نمی‌توان آن را آموخت، بلکه تنها می‌توان آن را پرورش داد و تمرین کرد. تفسیر بنابراین مستلزم برخورداری از دو استعداد بنیادین است: نخست، استعداد زبانی که توانایی درک قیاس‌ها و تمایزهای ظریف را فراهم می‌آورد؛ و دوم، استعداد شناخت فردیت، که همانا قابلیت روان‌شناختی یا «انسان‌شناختی» فهم دیگری است. این استعدادها «موهبت‌های طبیعی» به شمار می‌روند و آموختنی نیستند (Berner, 2023: 194).

### ۳. ۱. ابعاد دستوری و روان‌شناختی تفسیر

همان‌گونه که پیشتر دیدیم، تفسیر باید از ماهیت زبانی موضوع خود، یعنی گفتار، آغاز کند. مفسر در پی کشف مقصود و اندیشه پدیدآورنده یا دیگری که در زبان و گفتار او تجلی می‌یابد. بنابراین، از دیدگاه شلایرماخر، فهم موضوعی جز زبان ندارد. با این حال، فهم گفتار تنها از طریق زبان به دست نمی‌آید، بلکه در گرو فهم رابطه میان پدیدآورنده و زبان در واقع تعامل میان آنهاست. زبان با فرد رابطه‌ای دوگانه دارد: از یک سو، فرد تابع قدرت و ساختار زبان است، و از سوی دیگر، هنگامی که فرد به تکرار محض زبان نمی‌پردازد، در شکل‌دهی به آن مشارکت می‌کند. این دو جنبه، دو چشم‌انداز متمایز تفسیری را تعریف می‌کنند: تفسیر دستوری<sup>۲</sup> و تفسیر روان‌شناختی<sup>۳</sup>. هرمنوتیک مستلزم به کارگیری هر دو جنبه تفسیر است. هر یک از جنبه‌های دستوری و روان‌شناختی، قواعد و روش‌های خاص خود را دارد

1. know-how

2. Grammatical Interpretation

3. Psychological Interpretation

که مفسر به کمک آنها می‌تواند فرایند خلاقانه نویسنده در تولید اثر خویش را بازسازی کند و چه بسا بهتر از او آن را بفهمد. زیرا مفسر با شناخت فرایند تولید متن می‌تواند بر جنبه‌هایی آگاهی یابد که ممکن است در قلمرو آگاهی نویسنده نبوده است (Schleiermacher, 1998: 23; Schmidt, 2006: 12). اولویت دادن جنبه روان‌شناختی بر جنبه دستوری تفسیر از نظر شلایرماخر به‌طور کلی نادرست است و به هدف مفسر بستگی دارد. اگر هدف اولیه، تمرکز بر زبان به‌عنوان ابزاری برای انتقال افکار فردی باشد، آن‌گاه جنبه روان‌شناختی تفسیر محوریت خواهد یافت. اما اگر توجه معطوف به نقش زبان به‌عنوان عامل شکل‌دهنده اندیشه افراد در بافتی تاریخی باشد، در این صورت بعد دستوری غلبه می‌یابد. با این حال، هر دو جنبه تفسیر ضروری هستند، زیرا هیچ‌یک به تنهایی کامل نیست: تفسیر دستوری نیازمند شناخت بی‌نقص زبان، و تفسیر روان‌شناختی مستلزم شناخت کامل فرد است. از آنجا که هیچ‌یک از این دو به‌طور مطلق قابل دستیابی نیست، باید همواره بین این دو روش در رفت و آمد بود و قاعده‌ای قطعی برای این‌گذار وجود ندارد (Schmidt, 2006: 12).

### ۱. ۱. ۳. زبان به مثابه نظام عینی

در تفسیر دستوری شلایرماخر، زبان همچون نظام عینی عمل می‌کند. موضوع تفسیر دستوری، گفتار یا بیانی «برآمده از زبان» است و حال آنکه تفسیر روان‌شناختی، تفسیر گفتار «به مثابه واقعیتی در ذهن متفکر» است (Schleiermacher, 1998: 8). تفسیر دستوری بر واقعیت عینی گفتار متمرکز است و می‌کوشد هم واژگان و هم ارتباطات دستوری تشکیل‌دهنده آن را درک کند. طبق قاعده تفسیر دستوری، «در یک بیان مفروض هر آنچه را که باید دقیق‌تر تعیین کرد صرفاً می‌توان از روی ساحت زبانی مشترک میان مؤلف و مخاطب اصلی‌اش تعیین کرد» (Schleiermacher, 1998: 30). زبان در بستر زمان دگرگون می‌شود، واژگان معانی جدیدی به خود می‌گیرند و معانی گذشته خود را از دست می‌دهند. اندیشه‌ها به شیوه‌های گوناگون بیان می‌شوند. با توجه به این ملاحظات، شخص باید بتواند به اندازه کافی زبانی را که مؤلف به کار گرفته، بشناسد تا به فهم اجمالی نخستین دست یابد که مقدم بر هر گونه تفسیر دستوری است (Schmidt, 2006: 16). تفسیر زبانی عمدتاً مرتبط

با آن چیزی است که در زبان مشترک است اما تفسیر روان‌شناختی بیشتر با چیزی پیوند دارد که مختص نویسنده خاص است (Forster, 2010: 332).

از منظر دستوری، هر بیان مشخص را باید نمونه‌ای از کاربست نظام کلی زبان در جامعه زبانی دانست؛ یعنی هر بیان از ساختار و قواعد دستوری عام پیروی می‌کند و از این لحاظ، امری جمعی و فرافردی<sup>۱</sup> به شمار می‌رود. با این حال، بیان صرفاً پدیده‌ای کلی و فرافردی نیست، بلکه تجلی‌گاه ذهنیت و خصوصیت فرد نیز هست. هرچند افراد گاهی واژگان یکسانی را به کار می‌برند، لزوماً مقصود یکسانی ندارند. اگر چنین بود، «تنها دستور زبان» برای انتقال معنا کافی می‌بود. شلایرماخر در بُعد روان‌شناختی زبان و بیان در پی کشف قدرت اندیشه و انگیزه بنیادینی است که در فرد ریشه دارد و به گفتارش معنا می‌بخشد. او این بعد از آن رو «فنی»<sup>۲</sup> نیز گوید که در آن مفسر می‌کوشد چگونگی کاربرد، دگرگونی و به‌خدمت‌گیری زبان توسط پدیدآورنده را برای بیان ذهنیت خود بررسی می‌کند. بدیهی است که برای دستیابی به این منظور، نگاه صرفاً دستوری به زبان باید جایش را به چیزی بدهد که آن متن یا بیان واقعاً اظهار می‌کند و آن را از دیگر متون یا بیان‌ها متمایز می‌سازد. غایت نهایی فهم، همان ذهنیتی است که خود را در درون زبان آشکار می‌سازد، و همان روانی است که از طریق زبان متجلی می‌گردد. به همین دلیل شلایرماخر بعدها این بُعد از تأویل را، «روان‌شناختی» نامید (Berner, 2023: 195؛ گروندن، ۱۳۸۱: ۱۱۴-۱۱۵).

این دو جنبه تفسیر، بازتابی از ساختار دوگانه هر گفتار به مثابه مواجهه‌ای میان نظام زبانی و فردی خلاق هستند. از این رو، دو شیوه تفسیری در جست‌وجوی فهم، مکمل یکدیگرند. در بستر شکل‌دهی اخلاقی جامعه، تفسیر دستوری نقش قاطع‌تری دارد، در حالی که تفسیر روان‌شناختی یا فنی بیشتر متوجه ساختار درونی خود فرآیند فهم است

تفسیر دستوری عبارت است از «هنر یافتن معنای معین گفتاری که از طریق زبان و با تکیه بر زبان تعریف می‌شود». از آنجا که این رویکرد بر موضوعی عینی (یعنی خود زبان) استوار است، «عینی»<sup>۳</sup> خوانده می‌شود. همچنین به آن «منفی»<sup>۴</sup> می‌گویند، زیرا قلمرو ممکن‌های معنادار گزاره را محدود می‌کند و آنچه را که با قواعد دستوری ناسازگار است - و «مطلقاً فهم‌پذیر نیست» - حذف می‌نماید. دستور

1. supra-individual

2. technical

3. objective

4. negative

زبان، به عنوان شرط لازم (اما نه کافی) امکان فهم، می تواند عرصه‌ای از ارتباط را بنا نهد که در آن مؤلف و مخاطب قادر به توافق باشند. قواعد متعدد و دستورالعمل‌های عملی که شلایرماخر برای این جنبه از تفسیر ارائه می‌دهد، همگی در راستای استقرار تک‌معنایی دلالت و تثبیت معنای واژگان در گزاره‌ها- یا گفتار به مثابه ترکیبی از گزاره‌ها- تنظیم شده‌اند ( Berner, 2023: 195 ).

شلایرماخر زبان را در بستر تاریخی خاص خود بازسازی می‌کند، تحول آن را مدنظر قرار می‌دهد، از بدفهمی معنای اصطلاحی پرهیز می‌نماید و از خطا در قضاوت درباره «آهنگ و لحن»<sup>۱</sup> که به فهمی مفرط یا ناقص می‌انجامد، اجتناب می‌ورزد. به‌طور خلاصه، تفسیر دستوری در پی کشف معنای قراردادی و ساختاری واژگان و گزاره‌هاست و قلمروی از ارتباط‌پذیری را ترسیم می‌کند. از این منظر، دستور زبان ساختار ویژه زبان در بافت تاریخی معین است که در آن افراد می‌توانند راه‌هایی برای ارتباط و در نتیجه برای دستیابی به توافق بیابند.

از این چشم‌انداز، فرد نخست در معرض قدرت زبان قرار می‌گیرد؛ جهانی که در آن «پرتاب شده» است. او خود را «بردهٔ زمان»<sup>۲</sup> و محدود به قلمروی زبانی می‌یابد که اندیشه‌اش در آن شکل می‌گیرد. با این حال، ماهیت دوگانهٔ زبان ایجاب می‌کند که هر کس آن را به شیوه‌ای خاص به‌کار گیرد، «به گونه‌ای که استنتاج و توالی، انسجام و نتیجه‌گیری، کاملاً با شیوهٔ عمل ذهن او منطبق باشد و هماهنگی کلام، آهنگ بنیادین اندیشه و لحن درونش را بازتولید کند». از این رو، گفتار تنها زمانی به‌راستی گفتار است که فرد در آن خود را متجلی سازد و بیان کند ( Berner, 2023: 196 ).

## ۲. ۱. ۳. سبک به مثابه حلقهٔ پیوند زبان و فردیت مؤلف

با تفسیر روان‌شناسانه فردیت و خلاقیت پدیدآورنده تجلی می‌یابد. فهم گفتار نه تنها مستلزم درک پایهٔ زبانی آن، بلکه همچنین درک فردی است که آن زبان را به‌کار می‌گیرد؛ یعنی شیوه‌ای که انسان میراث زبانی را دگرگون می‌سازد. این وظیفهٔ تفسیر روان‌شناختی است که در تقابل با تفسیر دستوری قرار دارد. اگر تفسیر دستوری- چنان که دیدیم- «عینی» و «منفی» بود، تفسیر روان‌شناختی، «ذهنی» است؛ زیرا در پی دسترسی به آن چیزی است که خود را به‌مثابهٔ موضوعی عینی عرضه نمی‌کند: یعنی درون‌مایگی فردی که ردپای خود را برجا می‌گذارد بی‌آن‌که آشکارا ظاهر شود. این تفسیر همچنین «مثبت»<sup>۳</sup> است، زیرا چیزی را «می‌نهد»؛ یعنی در فرآیند بازسازی خود، آفریننده و مولد است.

1. accent and tone

2. a slave of time

3. positive

سبک به دلیل پیوندش با زبان در هرمنوتیک شلایرماخر حایز اهمیت است. دستور نه تنها عنصری مهم در هدایت کانون تفسیر ماست بلکه مکاشفه روان‌شناسانه فردیت نیز به شیوه بنیادی در سبک خاص مؤلف بیان می‌شود (پالمر، ۱۳۸۴: ۱۰۱). کشف فردیت در شیوه خاص بیان اندیشه، همان سبک<sup>۱</sup> است. سبک از کنش اولیه‌ای سرچشمه می‌گیرد که مؤلف را به اندیشیدن و بیان به شیوه‌ای ویژه واداشته است؛ یعنی یافتن «آن اصلی که نویسنده را به حرکت درمی‌آورد». سبک به مثابه ترکیب و کاربرد زبانی منحصر به فرد، نسبتاً پایدار می‌ماند و امکان شناسایی هویت مؤلف را در آثار مختلف فراهم می‌کند. در این قلمرو نیز شلایرماخر قواعد و دستورالعمل‌هایی تدوین می‌کند. از نظر او، ضروری است نه تنها بینیم فرد چگونه معنا را در زبان می‌ریزد و نسبت به سنت زبانی نوآوری می‌کند، بلکه همچنین باید دریابیم که اندیشه‌های او چگونه پیوند می‌خورند، ترکیب می‌شوند و چه پویایی ذهنی توالی آن‌ها را هدایت می‌کند. بنابراین، تفسیر در پی بازتولید توالی و ترکیب افکار است تا ساختار ذهنی دیگری را عیناً بازسازی کند- چرا که این، معیار فهم است. این امر مستلزم فهم روان‌شناختی یا ذهن مؤلف است، که به شناخت شخصیت، موقعیت تعیین‌کننده و دیگر عوامل وابسته نیاز دارد. البته دستیابی به آن فردیت حاکم بر اندیشه آسان نیست، چرا که فردیت- به تعریف کلاسیک شلایرماخر- بیان‌ناپذیر و دست‌نیافتنی باقی می‌ماند ( Berner, 2023: 196 ).

### ۳.۱.۳. تعامل ابعاد تفسیری و روان‌شناختی

اگر هدف تفسیر دستوری، احاطه کامل بر زبان است، هدف تفسیر فنی و روان‌شناسانه نیز می‌بایست «به مثابه فهم کامل سبک تلقی شود» (Schleiermacher, 1998: 91). در هر دو مورد، مسئله، بازسازی دقیق گفتار است. ویژگی بازسازنده در این روش، امکان غلبه بر تقلیل روان‌شناختی‌ای<sup>۲</sup> را فراهم می‌آورد که در روایت‌های سنتی تاریخ هرمنوتیک از اندیشه شلایرماخر رایج است و از این طریق، پیوند مستقیم‌تری با دیالکتیک به مثابه هنر اندیشیدن برقرار می‌سازد.

این رابطه مستقیم از آن جهت ممکن است که فهم از طریق بازسازی، شرط امکان ثبت گفتار در فرآیندی گفت‌وگومحور است که غایت آن معرفت است؛ یعنی گذار از سطح معنا

1. style

2. psychological reduction

به سوی حقیقت. دو نوع تفسیر مکمل یکدیگرند و هیچ‌یک نباید بر دیگری تقدم یابد، اگرچه ممکن است بسته به نوع متن، ویژگی‌های اثر و گرایش‌های مفسر، سهم هر یک متفاوت باشد. اما مطابق با ماهیت گفتار، این دو جنبه در تعامل دائمی هستند.

هیچ اولویتی برای فهم مبتنی بر همدلی محض وجود ندارد. همان‌گونه که شلایرماخر تأکید می‌کند، مفسری که می‌خواهد «در پرداختن به جنبهٔ زبانی شتاب ورزد»، نه تنها به خطا می‌رود، بلکه در دام «مهاندیشی»<sup>۱</sup> گرفتار می‌شود و وضوح لازم برای فهم را در مه‌های شهود از دست می‌دهد (Berner, 2023: 196).

برای تفسیر درست، ضروری است که هم جنبهٔ زبانی و همگانی تفسیر و هم جنبهٔ روان‌شناختی و فردی آن در نظر گرفته شود. شلایرماخر با ارائهٔ استدلال‌هایی چند، ضرورت تکمیل تفسیری را که تنها بر زبان استوار است، با تفسیر روان‌شناختی تبیین می‌کند. او این ضرورت را این‌گونه توضیح می‌دهد (Forster, 2010: 333).

#### نخست: محدودیت ذاتی زبان در بازتاب تمایزات فکری

شلایرماخر بر این باور است که زبان به‌تنهایی قادر به انعکاس کامل عمق و تفاوت‌های مفهومی اندیشه افراد نیست. واژگان موجود در یک زبان، در مقام قرینه‌هایی برای استنتاج دقیق مقصود مؤلف، اغلب محدود و فاقد تنوع زمینه‌ای کافی هستند. از آنجا که افراد ممکن است از واژگان مشابه با مفاهیم ذهنی متفاوت استفاده کنند، تفسیر تنها بر پایه قواعد زبانی می‌تواند به بدفهمی یا کاهش معنا به حداقل مشترک بیانجامد. بنابراین، برای عبور از این محدودیت، مراجعه به بافت روان‌شناختی مؤلف - یعنی بررسی انگیزه‌ها، تجربیات و شبکه اندیشه‌ای او - به عنوان مکملی ضروری، مطرح می‌شود.

#### دوم: حل ابهام‌های معنایی در بافت‌های خاص

بسیاری از عبارات یا اصطلاحات در موقعیت‌های خاص متنی یا گفتاری دچار ابهام می‌شوند. این ابهام ممکن است ناشی از ابهام، استعاره، طنز، یا حتی تفاوت‌های سبکی باشد. در چنین مواردی، تحلیل صرف دستوری یا لغوی کافی نیست و تعیین معنای مورد نظر مستلزم درکی از وضعیت ذهنی، اهداف ارتباطی و شرایط بیانی مؤلف است. تفسیر روان‌شناختی با تمرکز بر قصد و زمینه تولید سخن، به رفع این ابهام‌ها کمک می‌کند.

<sup>۱</sup>. nebulist

### سوم: فهم کنش زبانی فراتر از معنای صریح

برای درک کامل یک کنش زبانی، آگاهی از معنای تحت‌اللفظی به تنهایی کفایت نمی‌کند؛ بلکه شناسایی قصد ارتباطی، ضروری است. برای مثال، جمله «آن طرف، یخ نازک است» ممکن است - بسته به زمینه، لحن و رابطه گوینده و مخاطب - به عنوان هشدار، تهدید، شوخی، یا صرفاً مشاهده‌ای واقع‌گرایانه ادا شده باشد. فهم این لایه از معنا، که به نیت گوینده و کارکرد عملی سخن مربوط می‌شود، تنها از طریق تحلیل روان‌شناختی و توجه به بافت موقعیتی ممکن می‌گردد (Forster, 2010: 333).

بنابراین از نظر شلایرماخر، تفسیر روان‌شناختی نه یک گزینه جانبی، بلکه مکمل ضروری تفسیر زبانی است. این دو رویکرد در کنار یکدیگر، چارچوبی جامع برای فهم عمیق‌تر متن فراهم می‌کنند که هم به ساختار زبان وفادار است و هم به ذهنیت پدیدآورنده راه می‌برد.

### ۱. ۳. روش‌های مقایسه‌ای و حدسی تفسیر

تفسیر، خواه در جنبه دستوری و خواه در جنبه روان‌شناختی، دو روش را به کار می‌گیرد: روش مقایسه‌ای<sup>۱</sup> و روش حدسی (پیش‌گویانه<sup>۲</sup>). روش حدسی رویکردی استنتاجی و فرضیه‌پردازانه است که بر جنبه روان‌شناختی تفسیر تأکید دارد. در این روش، مفسر بر پایه شواهد موجود (متنی، تاریخی، زندگی‌نامه‌ای) و با تکیه بر شهود تفسیری خود، فرضیه‌ای موقتی درباره مقصود، نیت یا ذهنیت پدیدآورنده ارائه می‌دهد. این فرضیه ماهیتی پیش‌نگرانه و خطاپذیر دارد و همواره در معرض بازنگری و اصلاح بر اساس داده‌های جدید است. روش حدسی از مرز شواهد صریح فراتر می‌رود و می‌کوشد تا «بین خطوط» متن را بخواند و عناصر ناگفته یا ضمنی اندیشه مؤلف را بازآفرینی و بازسازی کند (Forster, 2010: 333).

بازآفرینی اثر پدیدآورنده، نیازمند به‌کارگیری روش «پیش‌گویانه» است که تنها نقشی تکمیلی یا حاشیه‌ای در بازسازی زمینه‌ای ندارد، بلکه جزئی جدایی‌ناپذیر از آن است. «انسان با استفاده از روش پیش‌گویانه می‌خواهد نویسنده را به‌گونه‌ای بی‌واسطه بفهمد، تا حدی که خود را در جایگاه او قرار دهد» (واینسهایمر، ۱۳۸۱: ۱۸-۱۹).

1. comparative

2. divinatory

در روش حدسی، مفسر، به بیانی، خود را به جای دیگری قرار داده، می‌کوشد مؤلفه فردی را به‌طور مستقیم دریابد (Schleiermacher, 1998: 92). مفسر از طریق روش حدسی در صدد بازسازی آن رویدادهای خاصی است که مؤلف را به سوی تصمیم اصلی و اندیشه‌های فرعی‌اش رهنمون می‌شود. روش حدسی جنبه شهودی‌تری دارد و بر آن جنبه‌ای از گفتار متمرکز است که گویی از هر تحلیل ساختاری می‌گریزد (Schmidt, 2006: 24).

شلایرماخر با طرح روش حدسی و پیش‌گویانه<sup>۱</sup> به تبیین سازوکار فهم اثر در بُعد روان‌شناختی می‌پردازد. از دیدگاه او، هر فرد افزون بر هویت منحصر به فرد خود، «از قابلیت فهم همه افراد دیگر نیز برخوردار است» (Schleiermacher, 1998: 93). این توانمندی بر یک اصل انسان‌شناختی استوار است: «هر شخص دست‌کم بخشی از هر فرد دیگر را در درون خود جای داده است، و پیش‌گویی از طریق مقایسه با خویشتن برانگیخته می‌شود» (Schleiermacher, 1998: 93) به دیگر بیان، مشترکات بنیادین انسانی - از ساختارهای ذهنی گرفته تا تجربیات زیسته - زمینه‌ای را فراهم می‌آورد که فرد قادر است از طریق قیاس با فرآیندهای درونی خود، به ادراکی شهودی از حالات ذهنی و نیت دیگران دست یابد. بر این اساس، اگرچه هیچ مفسری نمی‌تواند به‌طور کامل و عینی خود را در جایگاه پدیدآورنده قرار دهد، اما به دلیل همسانی‌های ساختاری در سرشت انسانی، می‌تواند با ارجاع به چگونگی اندیشه‌ورزی، احساس و ادراک خود، الگوهای فکری مؤلف را حدس زده یا به شکل شهودی بازسازی کند. این فرآیند، نوعی همدلی روشمند است که در آن مفسر با فعال‌سازی ظرفیت درون‌نگرانه خویش، افق ذهنی مؤلف را بازمی‌آفریند.

از همین رو، شلایرماخر بر این باور است که مفسر نه تنها باید در دانش زبانی و دستوری تبحر داشته باشد، بلکه لازم است در شیوه نگارش و اندیشیدن نیز به درجه‌ای از استادی و مهارت رسیده باشد (Schmidt, 2006: 24). زیرا تنها در این صورت است که می‌تواند با حساسیت کافی، ظرافت‌های سبکی، انتخاب‌های زبانی و جهت‌گیری‌های فکری مؤلف را تشخیص دهد و از طریق همانندسازی خلاقانه، به بازسازی معنای مورد نظر او نزدیک شود. این رویکرد، تفسیر را از سطح ترجمه صرف فراتر برده و به کاوشی فعال در پویایی‌های ذهن پدیدآورنده تبدیل می‌کند.

در مقابل، روش مقایسه‌ای از طریق مقایسه با دیگران به کشف فردیت اثر مؤلف می‌پردازد. این اثر از جنبه روان‌شناختی محض شامل مقایسه چگونگی اندیشه دیگر معاصران درباره

<sup>۱</sup>. divinatory method

این عنوان برگزیده می‌شود و از جنبه فنی نیز شامل مقایسه این امر می‌شود که چگونه از این ژانر استفاده کرده و اندیشه‌های خود را بیان می‌کردند (Schmidt, 2006: 24). روش مقایسه‌ای می‌کوشد فرد را به امر عام و جزئیات را به کل مرتبط سازد.

روش مقایسه‌ای را می‌توان رویکردی استقرایی و قاعده‌یاب دانست که در آن مفسر با گردآوری و مقایسه مصادیق متعدد کاربرد یک واژه، عبارت یا ساختار زبانی، به قواعد کلی حاکم بر آن دست می‌یابد. این روش عمدتاً بر جنبه زبانی (یا دستوری) تفسیر متمرکز است و از طریق تعمیم موارد جزئی، به درکی نظام‌مند از الگوهای زبانی مؤلف یا دوره تاریخی وی می‌رسد. به بیانی دیگر، مفسر از طریق مطالعه تطبیقی، از سطح کاربردهای انفرادی فراتر رفته و به قانون‌مندی‌های عام زبان راه می‌برد (Forster, 2010: 333).

هر دو روش در هر دو جنبه تفسیر فعال هستند، اگرچه ممکن است به‌ظاهر تفسیر دستوری بیشتر بر مقایسه تکیه کند، درحالی‌که تفسیر روان‌شناختی با قراردادن مفسر تا حد ممکن در جایگاه مؤلف، به روش حدسی نزدیک‌تر است. با این حال، هر یک شرط امکان دیگری است: هر مقایسه‌ای نیازمند مؤلفه‌های نخستینی است که به‌عنوان پایه مقایسه عمل کنند؛ اما این مؤلفه‌های پایدار باید ابتدا به‌گونه‌ای بی‌واسطه تثبیت شده باشند، وگرنه دوری نامتناهی مانع از شکل‌گیری هرگونه مقایسه خواهد شد. از سوی دیگر، روش مقایسه‌ای باید آنچه را که به‌طور شهودی و حدسی به‌دست آمده تأیید کند، زیرا این دریافت بی‌واسطه ممکن است صرفاً کشفی نامطمئن یا حتی «خیالی» باشد (Berner, 2023: 197).

اگرچه حدس به‌مثابه روشی بی‌واسطه، جنبه‌هایی را می‌یابد که از تحلیل مقایسه‌ای می‌گریزند، ادعای دستیابی فوری به حقیقت را ندارد؛ این روش تنها لحظه‌ای در فرآیند تحقیق است و «تنها با مقایسه‌ای که آن را تأیید می‌کند، تضمین می‌شود». بنابراین، بی‌واسطگی آن، این روش را از فرآیند کلی بازسازی جدا نمی‌سازد. برخلاف قرائت‌هایی مانند تفسیر گادامر، در اینجا هیچ‌چیز به‌صرف همدلی تقلیل نمی‌یابد. آنچه نظریه شلایرماخر را نیرومند می‌سازد، همواره مکمل بودن این دو روش است (Berner, 2023: 197).

#### ۴. فرمول ایجابی هرمنوتیک

رویکرد کل‌گرایانه به فهم در اندیشه شلایرماخر جایگاهی محوری دارد. یکی از پیامدهای مهم این کل‌گرایی<sup>۱</sup>، ظهور پررنگ و ناگزیر مفهوم «دور هرمنوتیکی»<sup>۲</sup> در هر فرآیند تفسیری

1. holism

2. hermeneutic circle

است (Rush, 2019: 80). دور هرمنوتیکی چیزی جز رابطه متقابل دو جنبه تفسیری دستوری و روان‌شناختی نیست.

#### ۱.۴. دور هرمنوتیکی

دور هرمنوتیکی تنها به وابستگی دوسویه جنبه‌های تفسیری (یعنی کنش متقابل امر عمومی و امر فردی) اشاره ندارد، بلکه به‌طور کلی بیانگر این اصل است که ما کل را از جزء و جزء را از کل می‌فهمیم. درک شلایرماخر از دور هرمنوتیکی، در دل این زمینه گفت‌وگومحور، به تعامل میان دو ساحت عینی (عمومی) و ذهنی (فردی) شکل می‌بخشد. برای درک متن، باید با آن به گفت‌وگو بنشینیم و از این رهگذر، به آنچه ورای سخن ظاهری و در سطح نهفته است، راه یابیم (گروندن، ۱۳۹۱: ۱۲۲-۱۲۳).

اصل دور هرمنوتیکی به این معناست که فهم اساساً عملی ارجاعی است: چیزی را با مقایسه کردن با چیزی که از پیش می‌دانیم، می‌فهمیم. آنچه می‌فهمیم خود در وحدت‌هایی نظام‌مند یا دوره‌های برساخته از اجزاء شکل می‌گیرد (پالمر، ۱۳۸۴: ۹۸). برای فهم هر بخشی از یک متن (از یک واژه تا یک جمله یا یک استدلال)، باید آن را در بستر کل متن درک کرد. برای مثال، معنای هر واژه را با رجوع به کل جمله می‌فهمیم و متقابلاً معنای کل جمله را نیز وابسته به معنای تک‌تک واژه‌هاست. با تعمیم این مطلب می‌توانیم بگوییم که یک مفهوم معنایش را از متن و افقی می‌گیرد که در آن می‌نشیند در عین حالی که افق نیز برخاسته از همان عناصر و مفاهیمی است که به آنها معنا می‌دهد. کل و جزء در یک ارتباط دیالکتیکی هر یک به دیگری معنا می‌بخشد (بلایشتر، ۱۳۸۰: ۱۲). با توجه به توضیح بالا، کل و جزء نسبی هستند به این معنا که حلقه‌های مختلفی از فهم پدید می‌آید که یکی در درون دیگر جای می‌گیرد و بدین‌سان مفسر با کلیت گسترده‌تری مواجه می‌گردد. از این‌رو فهم اثری از نویسنده‌ای مستلزم فهم دیگر آثار او، مکتب فکری مرتبط، و حتی بافت تاریخی، اجتماعی و فرهنگی شکل‌دهنده به آن اثر است. به عبارتی دیگر، هر بخش، معنای خود را از جایگاهی در این کل منسجم به دست می‌آورد (Rush, 2019: 80).

دور، در واقع، گونه‌ای از روش فرضی-قیاسی<sup>۱</sup> است که بر تفسیر متون و درک معنای آنها اعمال می‌شود. هنگام تفسیر، فرضیه‌ای درباره‌ی چگونگی ارتباط کل و جزء می‌سازیم که در مواجهه با متن و

۱. Hypothetical-deductive method

در جریانی از تعیین متقابل آزمایش می‌شود. فهم همواره در معرض تصحیح و بازنگری است. بسیاری از قواعد تفسیری شلایرماخر بر همین حرکت دوگانه و بر این اصل استوارند که هر فهمی مستلزم جای‌دهی جزء در کل است؛ عملی که نیازمند شناخت جزء، کل و رابطه بین آن دو می‌باشد. در حقیقت، این رابطه است که باعث می‌شود ما به‌درستی پدیده‌ها را دریابیم.

نخستین وظیفه تفسیر، تدوین فرضیه‌ای مثلاً با استفاده از قرائتی سریع درباره معنای کلی است، حتی اگر این به معنای «بازگشت» بعدی و تجدیدنظر در فهم مقدماتی باشد. «دور هرمنوتیکی» - که به این حرکت تقلیل یافته - بر تمام سطوح تفسیر حاکم است: در تفسیر دستوری، واژه را از گزاره، گزاره را از گفتار، گفتار را از اثر، و اثر را از «حوزه ادبی که بدان تعلق دارد» (و برعکس) می‌فهمیم. در تفسیر فنی نیز اثر به‌مثابه کنشی از مؤلف از کل زندگی او و زندگی مؤلف نیز از کلیت بافت تاریخی زمانه‌اش (و برعکس) فهمیده می‌شود. هنگامی که همه این سطوح فهم با هم انطباق یابند، تفسیر گفتار، «درست» به شمار می‌رود (Berner, 2023: 197).

باری، از نظر شلایرماخر، «هنر [تفسیر] تنها می‌تواند قواعد خود را از فرمول ایجابی<sup>۱</sup> استخراج کند: بازسازی گفتار داده‌شده به شیوه‌ای تاریخی و حدسی، عینی و ذهنی» (Schleiermacher, 1998: 23). این فرمول، رویکردی ایجابی برای تولید فهم ارائه می‌دهد، نه صرفاً دستورالعملی سلبی که تنها به پرهیز از خطا محدود شود. در واقع، ما تنها چیزی را به‌راستی می‌فهمیم که بتوانیم آن را تولید کنیم و در مورد سخن دریافت‌شده، بازتولید نماییم. این اصل در بنیاد علوم انسانی نیز تکرار خواهد شد، که فرض می‌کند ذهن تنها آنچه را که خود آفریده، درمی‌یابد. از همین نقطه است که پارادایم معرفت‌شناختی<sup>۲</sup> هرمنوتیک می‌تواند گسترش یابد و علوم ذهنی<sup>۳</sup> - به ویژه علوم تاریخی، چنان‌که نزد دیلتای شاهدیم - را در برگیرد.

## ۲.۴. سطوح فهم در هرمنوتیک شلایرماخر

شلایرماخر در فرمول ایجابی در باب گفتار، چهار سطحی از فهم را برمی‌شمارد: الف. فهم «عینی-تاریخی» «به معنای درک نسبت گفتار با کلیت زبان و دانش نهفته در آن به‌مثابه‌ی محصولی زبانی است» (Schleiermacher, 1998: 23). این گونه فهم گفتار را به‌مثابه

1. positive formula

2. epistemological paradigm

3. sciences of mind

تأثیر یک نظام دستوری درمی‌یابد و ردپای ساختار تاریخی زبان را در آن کشف می‌کند. این فهم با مقایسه گفتار فردی با ساختار عام زبان حاصل می‌شود.

ب. فهم «عینی-حدسی» به معنای حدس زدن این است که چگونه خود گفتار به نقطه‌ای برای توسعه زبان تبدیل خواهد شد (Ibid). این فهم در گفتار، دگرگونی‌ها یا تغییراتی را تشخیص می‌دهد که زبان تحت تأثیر سوژه‌های به‌کارگیرنده آن متحمل شده است. بدون هر دوی اینها، بدفهمی، اجتناب‌ناپذیر خواهد بود.

ج. فهم «ذهنی-تاریخی» به معنای دانستن این نکته است که چگونه گفتار به مثابه واقعیتی در ذهن شکل می‌گیرد (Ibid). این فهم، گفتار را از خلال زندگی و زمینه سازنده آن تفسیر می‌کند.

د. فهم «ذهنی-حدسی» به معنای حدس زدن این است که چگونه اندیشه‌های موجود در ذهن، به‌طور پیوسته بر گوینده تأثیر خواهند گذاشت و در او استمرار خواهند یافت (Ibid). این فهم، تأثیرات حال و آینده‌ای را در نظر می‌گیرد که «تصمیم اساسی»<sup>۱</sup> (Schleiermacher, 1998: 110) گوینده ایجاد کرده و خواهد کرد. مراد شلایرماخر از تصمیم اصلی آن اندیشه زایشی است که مؤلف را به نگارش اثرش برمی‌انگیزد.

تمامی این سطوح فهم- از کلی‌ترین ساختارها تا فردی‌ترین نیروها- باید در تفسیری کامل با هم تطبیق یابند تا امکان حصول فهمی دقیق‌تر فراهم آید. در اینجا نیز نظریه شلایرماخر بارور و اثرگذار بوده است.

از منظر شلایرماخر، مسیر دستیابی به فهم اندیشه‌های پدیدآورنده، بازگشت به بافت تاریخی، فرهنگی و اجتماعی عصر او و مخاطبان اصلیش است. وی این فرآیند را در قالب دو سناریوی متمایز تحلیل می‌کند.

در سناریوی نخست، وحدت ذهن و زبان حاکم است: «اندیشیدن و پیوندهای اندیشه در همه افراد اساساً یکسان است؛ از این رو، اگر زبان نیز یکسان باشد، فهم نیز یکسان خواهد بود» (Schleiermacher, 1998: 101). در این حالت، اشتراک زبانی همراه با ساختارهای مشترک ذهنی، به درک بی‌واسطه و همگون منجر می‌شود. دلیل این امر آن است که الگوهای شکل‌دهی به تجربه (شاکله‌های شناختی) در افراد مشابه است و همین یکسانی، زمینه‌ساز فهم متقابل و بدون اختلال می‌گردد.

<sup>۱</sup>. seminal decision

در سناریوی دوم، زبان مشترک اما اندیشه متمایز است. در اینجا اگرچه به ظاهر فهم به دلیل تفاوت در بنیان‌های فکری ناممکن به نظر می‌رسد، شلایرماخر با این تصور مخالف است. او استدلال می‌کند که در هر فرآیند فهم، باید اصل را بر وجود نوعی تفاوت اندیشه میان گوینده و شنونده گذاشت، اما این تفاوت به حدی نیست که نتوان از طریق تأمل هرمنوتیکی بر آن چیره شد (Schmidt, 2006: 25). به بیانی دیگر، وظیفه مفسر در این حالت، عبور از سطح اشتراکات زبانی و ورود به عرصه انگیزه‌ها، پیش‌فرض‌ها و زمینه‌های خاص فکری پدیدآورنده است تا از این رهگذر، فاصله‌های معنایی کاهش یابد. این تمایز دوگانه، در واقع دو قطب یک طیف را نشان می‌دهد: در یک سو فهم مبتنی بر همسانی ساختاری ذهن و زبان، و در سوی دیگر فهم به‌مثابه کوششی فعال برای پل زدن بین افق‌های معنایی متفاوت. نقش مفسر در نگاه شلایرماخر، به ویژه در حالت دوم، نه دریافت منفعلانه، بلکه مشارکتی خلاقانه و بازسازی‌کننده است.

#### ۵. انگاره فهم برتر از مؤلف

برای شلایرماخر، وظیفه مطلوب تفسیر آن است که «مؤلف را بهتر از آنچه خودش فهمیده است، بفهمیم» (Schleiermacher, 1998: 33). این هدف نه تنها جهت‌دهنده کوشش برای فهم است، بلکه بخشی جدایی‌ناپذیر از فرآیند روش‌شناختی به شمار می‌رود و به‌مثابه غایت نهایی، «هنر تفسیر را سامان می‌بخشد». فهم بهتر مؤلف به معنای فهم بهتر گفتار اوست، زیرا مؤلف تنها در گفتارش تحقق می‌یابد. این فرآیند صرفاً شامل آگاه‌سازی ناخودآگاه شخصی مؤلف نیست، بلکه روشن‌سازی تعیین‌بخش‌های تاریخی، جغرافیایی و فرهنگی عام‌تری است که در زبان، جامعه و زمینه او عمل می‌کنند و معمولاً از دید خود مؤلف پنهان می‌مانند.

«فهم بهتر» مستلزم رویکردی تأملی<sup>۱</sup> به معناست و امتیاز آن، دستیابی به معرفت تاریخی برتر و شناختی است که فرد را در بافتی - که خود در آن غوطه‌ور است و از آن گریزی ندارد - آشکار می‌سازد. از این منظر، «فهم بهتر»، آرمان لغت‌شناسانه و هرمنوتیکی است که فرآیند بازسازی تفسیری را جهت می‌دهد. هنر تفسیر تنها به «بازسازی اندیشه مؤلف» بسنده نمی‌کند، بلکه با گذر از آن به شیوه‌ای تأملی، ژرفای آن را بیشتر درمی‌یابد. به بیانی دقیق‌تر، نیاز به «فهم بهتر»، دقیقاً از کمبود فهم در عمل سرچشمه می‌گیرد.

1. reflective approach

بنابراین هرمنوتیک اصیل شلایرماخر نمی‌تواند با اظهار مشهور گادامر - که می‌گوید «کافی است بگوییم ما به گونه‌ای دیگر می‌فهمیم، اگر اصلاً بفهمیم» - قانع شود. از دید گادامر، فهم همواره متفاوت است زیرا هیچ روشی تضمین‌کننده دستیابی به فهم یکسان نیست؛ فهم برای انسان وضعیتی وجودی است که حقیقت را از طریق سنت زبانی دریافت و آن را به موقعیت کنونی اعمال می‌کند، بدون آنکه ادعای غلبه بر فاصله تاریخی - خواه با روش و خواه با همدلی - ممکن باشد. درحالی که شلایرماخر می‌پذیرد که فهم در عمل هرگز به‌طور کامل به معرفت مطلق تبدیل نمی‌شود و از همین رو فرآیند فهم را تقریباً نامتناهی می‌داند، او به صرف اشاره به این که «ما به گونه‌ای دیگر می‌فهمیم» بسنده نمی‌کند. با آگاهی از این که «فهمیدن به گونه‌ای دیگر» در تناقض با خود معنای کنش فهمیدن است، «فهم کامل» همچون هدف تنظیمی هر تلاش تفسیری باقی می‌ماند (Berners, 2023: 199).

فراتر از معنای روش شناختی «بازسازی»، مفهوم «فهم بهتر» در بستر نقد زیبایی‌شناختی<sup>۱</sup> رمانتیسم اولیه آلمانی<sup>۲</sup> نیز معنایی ویژه می‌یابد. در آن بستر، فهم گفتار به گونه‌ای برتر از فهم خود مؤلف، به معنای تکمیل اثر از طریق پیگیری و بسط آن در فرآیند تفسیر و نقد است؛ آن هم مطابق با آن وجه آفرینش گرلینه‌ای<sup>۳</sup> که دریافت و آفرینش را به یکدیگر می‌پیوندد. تفسیر در اینجا خود امری مولد و خلاق، و در عین حال بالقوه بی‌نهایت است. اثر از رهگذر تفسیر غنی می‌شود و به تحقق کامل‌تر خود نزدیک می‌گردد. این تفسیر به تعیین معنای اثر یاری می‌رساند، معنایی که از قصد مؤلف فراتر می‌رود. بدین سان، کار فهم - که همواره در برگیرنده تفسیرهای متعدد است - بار دیگر به فرآیندی بی‌پایان تبدیل می‌شود. در این معنای دوم، قاعده‌ای که ما را به «فهم گفتار به گونه‌ای بهتر از فهم خود مؤلف» فرامی‌خواند، دیگر صرفاً قاعده‌ای هرمنوتیکی نیست، بلکه به امر اخلاقی<sup>۴</sup> بدل می‌شود که خوانندگان را به پرورش ذهن و تعالی فکری دعوت می‌کند؛ با این تفاوت که این بار در قلب گذار از هرمنوتیک روان‌شناسانه به عرصه فلسفه است (Berners, 2023: 200).

## ۶. جایگاه هرمنوتیک در فرهنگ و علوم انسانی

هنر فهم و تفسیر که معنایی نظام‌مند برقرار می‌سازد و هویت تجلیات را می‌سازد، نقشی اساسی در فرهنگ ایفا می‌کند. دیدیم که تفسیر به‌مثابه هنر - یعنی عملی دقیق که از عدم فهم آغاز می‌شود - امکان شناسایی ابعاد شناختی عمل فهم را مطابق الگوی لغت‌شناختی آن فراهم می‌آورد. با این حال، بررسی

1. aesthetic criticism

2. early German Romanticism

3. poietic dimension

4. ethical imperative

دقیق تاریخ نشان می‌دهد که از دوره نوزایش علمی و تمرکز بر تفسیر، هرچه تفسیر بیشتر به اصول خود متعهد بوده، به توسعه فکری در کلیه معانی آن بیشتر یاری رسانده است. این مسئله در اندیشه شلایرماخر نمونه جالبی را در فعالیت ترجمه می‌یابد؛ مورد خاصی از تفسیر که نشان می‌دهد چه چیزی به طور کلی شایسته هرمنوتیک است: به این معنا که ذهن «تنها از طریق تماس با آنچه بیگانه است می‌تواند شکوفا شود و نیروی خود را به کمال توسعه دهد» (Berner, 2023: 200).

این بینش بی‌تردید در عصر کنونی به یمن جهانی‌شدن مبادلات و ظهور جوامع چندفرهنگی و کثرت‌گرا، از ارتباطی چشمگیر برخوردار است. دیلتای، در پیگیری راه شلایرماخر، این پرسش را به مسئله‌ای محوری بدل کرد: «چگونه آنچه بیگانه است را می‌فهمیم؟»؛ پرسشی که در تأملاتش درباره زندگی تاریخی مطرح ساخت. به‌تازگی نیز چارلز تیلور<sup>۲</sup> فیلسوف کانادایی نوشته که پاسخ به این پرسش «چالش بزرگ سده بیست‌ویکم است، هم در عرصه سیاست و هم در در سپهر علوم اجتماعی» (Taylor, 2002: 279).

از دیدگاه شلایرماخر، کار تفسیر به‌مثابه هنر به توسعه فکری یاری می‌رساند و پیوند میان امر انتزاعی و تجربی را ممکن می‌سازد. به دیگر سخن، این هنر بخشی از تاریخ تکوین ذهن در طبیعت است و استقرار آن را ترویج می‌دهد؛ امری که مطابق با تعریف شلایرماخر، اخلاقیات را شکل می‌دهد. برای او، اخلاقیات در واقع رشته‌ای انتزاعی است که چگونگی جایگیری ذهن در طبیعت را توضیح می‌دهد، جایگیری‌ای که به‌طور تجربی در تاریخ تحقق می‌یابد. هرمنوتیک، که تفسیر را جهت می‌بخشد و فهم را ممکن می‌کند، در چنین فرآیند اخلاقی‌ای مشارکت دارد و با تشویق به رشد ذهن، به آن امکان خودکامی و خودفهمی می‌دهد.

برای تحقق این امر، باید توجه خود را بر گفتارها متمرکز کنیم و هرمنوتیک به علاقه‌ای که به متون داریم وابسته است. این علاقه تنها از طریق جست‌وجوی روش‌مندی دقیق در تفسیر به دست می‌آید. شلایرماخر سه نوع علاقه را برمی‌شمارد که به هنر تفسیر، به هرمنوتیک به‌منزله روش، و به شکوفایی روح کمک کرده‌اند: علاقه تاریخی<sup>۳</sup>، علاقه زیبایی‌شناختی<sup>۴</sup> و علاقه انتزاعی<sup>۵</sup>. علاقه تاریخی زمانی است که تفسیر متون، دسترسی ما را به داده‌هایی (مانند دانش طبیعی قدیم) فراهم می‌کند. این وسیع‌ترین قلمرو هنر تفسیر برای بشریت است. علاقه زیبایی‌شناختی هنگامی پدید می‌آید که ذوق یا

1. multicultural and pluralistic societies

2. Charles Taylor (1931)

3. historical interest

4. aesthetic interest

5. speculative interest

لذت زیباشناسانه ما را به بسط تفسیر فرامی خواند، چنان که مثلاً در عرضه آثار باستانی مشاهده می شود. سرانجام - و این نکته ای محوری است - علاقه می تواند انتزاعی باشد، یعنی صرفاً علمی یا دینی. از آنجا که اندیشیدن و سخن گفتن هم گستره هستند، هرمنوتیک با ممکن ساختن فهم گفتارهای بیگانه، ما را در حضور ذهن قرار می دهد؛ هم هنر و هم علم در والاترین سطوح روح انسانی ریشه دارند (Berner, 2023: 201).

#### ۴. نتیجه گیری

شلایرماخر با نظام مهندسازی هرمنوتیک و تبدیل آن از «هنر تفسیر» به «هنر فهم»، انقلاب کپرنیکی در الهیات و فلسفه تفسیر پدید آورد. نوآوری اصلی او در گسست از هرمنوتیک ویژه متون مقدس و ارائه چارچوبی عام برای فهم هرگونه گفتار بود. وی با طرح دوگانه تفسیر دستوری و روان شناختی نشان داد که فهم کامل مستلزم توجه همزمان به ساختار زبان و ذهنیت مؤلف است. تأکید شلایرماخر بر «بدهمی» به عنوان نقطه آغاز فرآیند تفسیر، نگاه واقع بینانه به محدودیت های فهم انسانی افزود و هرمنوتیک را از فن رفع ابهام به روش فعال و پیشگیرانه ارتقا داد. همچنین، آرمان «فهم بهتر از مؤلف» نه تنها به غنای تفسیر انجامید، بلکه هرمنوتیک را به عرصه اخلاق و فرهنگ پیوند زد و نقش آن در شکوفایی ذهن و گفت و گوی میان فرهنگی را برجسته ساخت.

دستاورد های شلایرماخر تنها به الهیات محدود نماند، بلکه راه را برای توسعه هرمنوتیک در علوم انسانی، به ویژه در لندیشه دلتای، هموار کرد و میراث هلندگار در فلسفه تفسیر، نقد ادبی و معرفت شناسی بر جای گذاشت. بی تردید، شلایرماخر خود به طور کامل باروری و دامنه تأثیر دیدگاه های هرمنوتیکی خویش را نه تنها در حوزه لغت شناسی، بلکه در سپهر معرفت شناسی علوم انسانی، نظریه نقد ادبی و فلسفه دریافت. تاریخ دریافت و بسط هرمنوتیک شلایرماخر، به نوبه خود، به شیوه ای عینی آن فرمول بنیادین او را محقق می سازد که خوانندگان را به فهم مؤلف بهتر از آنچه خودش می فهمید فرا می خواند.

#### منابع

اینوود، مایکل (۱۳۸۳)، «درآمدی بر هرمنوتیک»، ترجمه سید نصیر احمد حسینی، ماهنامه معرفت، شماره ۷۸: ۷۵-۸۱.

بلاشر، ژوزف (۱۳۸۰)، گزیده هرمنوتیک معاصر، ترجمه سعید جهانگیری، چاپ اول، آبادان: نشر پرسش.

پالمر، ریچارد (۱۳۸۴)، علم هرمنوتیک، ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی، چاپ سوم، تهران: انتشارات هرمس.

شیرت، ایون (۱۳۸۷)، *فلسفه علوم اجتماعی قاره‌ای: هرمنوتیک، تبارشناسی و نظریه انتقادی*، ترجمه هادی جلیلی، چاپ اول، تهران: نشر نی.

گروندن، ژان (۱۳۹۱)، *درآمدی به علم هرمنوتیک فلسفی*، ترجمه محمدسعید حنایی کاشانی، چاپ اول، تهران: انتشارات مینوی خرد.

واینسهایمر، جوئل (۱۳۸۱)، *هرمنوتیک فلسفی و نظریه ادبی*، ترجمه مسعود علیا، چاپ اول، تهران: فقنوس.

Berner, Christian (2024), "Hermeneutics" in *The Oxford Handbook of Friedrich Schleiermacher*, (eds) Andrew C. Dole, Shelli M. Poe, Kevin M. Vander Schel, Oxford: Oxford University Press.

Forster, Michael N. (2010), *After Herder: Philosophy of Language in the German Tradition*, Oxford: Oxford University Press.

Forster, Michael N. (2022), "Friedrich Daniel Ernst Schleiermacher", *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Summer 2022 Edition), Edward N. Zalta (ed.), URL = <https://plato.stanford.edu/archives/sum2022/entries/schleiermacher/>.

Gadamer, Hans-Georg (2013), *Truth and Method*, Translation revised by Joel Weinsheimer and Donald G. Marshall, London: Bloomsbury Academic.

Grondin, Jean (1994), *An Introduction to Philosophical Hermeneutics*, Translated by Joel Weinsheimer, New Haven: Yale University Press.

Ricœur, Paul (1977), "Schleiermacher's Hermeneutics," *The Monist*, 60 (2): 181-197.

Rush, Fred (2019), "Hermeneutics and Romanticism" in *The Cambridge Companion to Hermeneutics*, (eds) Michael N. Forster and Kristin Gjesdal, Cambridge: Cambridge University Press.

Schleiermacher, Friedrich (1998), *Hermeneutics and Criticism and Other Writings*, Translated and Edited by Andrew Bowie, Cambridge: Cambridge University Press.

Schmidt, Lawrence K. (2006), *Understanding Hermeneutics*, Stocksfield: Acumen Publishing.

Taylor, Charles (2002), "Understanding the Other: A Gadamerian View on Conceptual Schemes," in *Gadamer's Century: Essays in Honour of Hans-Georg Gadamer*, (eds) Jeff Malpas et al., Cambridge, MA: MIT Press.

Vedder, Ben (1998), "Schleiermacher" in *A Companion to Continental Philosophy*, (eds) Simon Critchley and William R. Schroeder, Oxford: Blackwell Publishers.